



مَجْلَدُ السَّلَاطِينِ قَدَايَا

کتابتیں

قاجاریہ و مشروطیت

مقدمہ از سعید وزیری

باہتمام محمد علی صوفی



نشر نقرہ

یادداشت مصحح

مرحوم مخبرالسلطنه هدایت، کتاب «گزارش ایران» را به طریقه چاپ سنگی در چهارمجله منتشر کرد. این کتاب، تاریخ ایران را از پیش از اسلام تا انقراض سلسله قاجاریه در بر می گیرد. چاپ حاضر که عیناً از متن مذکور حروفچینی شده، از نیمه دوم جلد سوم (دوره قاجاریه) تا پایان جلد چهارم را شامل می شود. علت انتخاب این بخش از آن جهت است که مخبرالسلطنه و نیا کانش در دوره های قاجاریه و مشروطیت از دست اندرکاران حکومتی و بالنتیجه شاهد عینی وقایع بوده اند؛ از این رو «گزارش ایران» شامل اطلاعات جالب و دست اولی است که در منابع دیگر کمتر یافت می شود.

در ارائه متن حاضر سعی بر این بوده است که کاملاً رسم الخط مؤلف رعایت شود؛ مثلاً «گزشته»، «طرور» و امثالهم را به همین صورت باقی گذاشتیم که متن از هرگونه دخل و تصرف جابجائی مبری باشد. در متن چاپ سنگی معمولاً هر جمله یک پارگراف است؛ رعایت این امر گذشته از گسیختگی جملات مربوط به هم و درباره یک موضوع، حجم کتاب را بیهوده افزایش می داد. از سوی دیگر عبارات و جملات، عاری از هرگونه ویرگول و نقطه ای است؛ از این رو، تا حد امکان متن نقطه گذاری شد.

در اینجا لازم است از آقای سعید وزیری که در پاسخ درخواست دوستی مشترک، شرح حال مرحوم حاج مهدیقلی هدایت را نگاشته اند، سپاسگزاری کنم. مرقومه ایشان دارای نکات بسیار جالب و ارزنده ای است که خواننده را در شناخت نگارنده کتاب «گزارش ایران» یاری می کند.



مہک نواز

[مخبر السلطنه كه بود و چه كرد؟]

دوست عزيزم

از مخلص خواسته ايد كه «چيزي» درباره مرحوم حاج مخبر السلطنه هدايت به عنوان مقدمه بر كتابي از آثار او (كه زير چاپ داريد) به رشته تحرير درآورم. به گمانم كتابي كه زير چاپ و شايد در آستانه نشر داريد، دوتا از چهار جلد تاريخ موسوم به «گزارش ايران» مرحوم حاج مخبر السلطنه باشد، كه تمام آن چهار جلد را خوانده ام و بحق تجديد چاپ آنرا در اين روزگار همتي ارجمند لازم بوده است.

اقا مخلص اين خدمت را به نام «مقدمه» نويسي تقديم محضر دوستان نميدارم، بلكه به سادگي، بر آنچه اكنون مي نويسم نام شرح حال يا ترجمه احوال و يا بهتر: «معرفي ديگري از يك مرد» مي نهيم. بايد بگويم كه نه خود را در حد مقدمه نويسي بر كتاب مرحوم مخبر السلطنه و نه هيچ كتاب ديگر ميدانم، و نه با بازبهاي روزگار جرأت چنين كارهائي را دارم!! زيرا هم آنچه را كه بر سر شادروان سعيد نفيسي از بركت «مقدمه نويسي بر كتاب ديگران» آمد بخاطر دارم، و هم آنچه را كه بر سر دكتور باستاني پاريزي استاد بي گناه تاريخ به سبب مقدمه نويسي بجاي مرحوم سعيد نفيسي هم اكنون مي آيد!!

من مرحوم مخبر السلطنه هدايت را از طريق انتسابات خانوادگي دوسه جانبه اي كه با دودمان سرشناس و گرامي هدايت ها دارم، مي شناسم، و ديگر اينكه، بيش از ده بار كتاب بي نظير «خاطرات و خطرات» آن شادروان را خوانده و هر بار برداشتي نواز زندگي او برگرفته ام، كه بهر حال، بي آنكه متني بر شما داشته باشم، غالباً ميل داشته ام فرصتي براي سخن گفتن درباره مخبر السلطنه بدست آورم كه هم اكنون دريكي از بهترين لحظات عمرم اين فرصت را خداوند بمن ارزاني فرموده است. منظورم از «بهترين لحظات عمرم»

اینست که، حال و حوصله چیز نوشتن را پس از سالها ملال، اکنون که در قطار راه آهن در راه زیارت و پای بوس مشهد امام رضا علیه السلام می باشم، بدست آورده ام؛ و من این «حال» را بیش از دوسه بار نیازموده ام... و هم اکنون نیز که این حال دست داده است، چنین می اندیشم که از صفای ارادت مخبر السلطنه به دین مقدس اسلام است که باید نگارش شرح حال او را در چنین حالتی از حالات زندگی خود آغاز کنم، چه، من این حال و این عشق دیرین خود را، هم خودم خوب می شناسم و هم تو دوست عزیز و دیگر دوستانم. چه بهتر، بگذار یک بار هم دوران گذرای این «حال» مصروف مخبر السلطنه هدایت بشود. و در هر حال من خود این تجدید حال را به فال نیک گرفته ام، و دیگر نمی گویم: برای که؟ چه چیز و برای چه بنویسم؟!

پاسخ این سؤال را در این «حالی» که دست داده است یافته ام: «شرح حال یک مرده بخاطر یادآوری یک زنده جاوید» بلی... برای ایران و برای ایرانی...
باری... دوست عزیزم:

مخبر السلطنه بدانگونه که خود در کتاب بسیار مهم «خاطرات و خطرات» نوشته است:

«تولد نگارنده را هفتم شعبان ۱۲۸۰ قمری از تلگراف به تبریز گفتند، رضاقلی خان مهدی ام نام نهاد. عزیزجان— دختر محمدمهدی خان خاله پدرم، مرا خان خانان خواند، و باین اسم تا زمان مظفرالدین شاه معروف بودم، تا آنکه پس از فوت پدرم لقب مخبر السلطنه بر من تحمیل شد.»

مهدیقلی هدایت ملقب به مخبر السلطنه، نزدیک به یکصد و بیست سال (خورشیدی) پیش از این در تهران از پدری به نام علیقلی خان ملقب به مخبرالدوله و مادری به اسم مریم خانم به دنیا آمد و در تابستان سال ۱۳۳۴ خورشیدی (۲۹ سال پیش از این) برحمت ایزدی پیوست.

حاج مخبر السلطنه نواده پسر رضاقلی خان هدایت نویسنده کتاب «مجمع الفصحاء» مورخ و معلم و مربی معروف دوران قاجاریه بوده و برای بدست آوردن اطلاعات بیشتر و دقیق تری از وضع خانواده گی پدری و مادری او بهتر است که به صفحات ۲۸ و ۲۹ و ۳۰ و ۳۱ از مقدمه کتاب خاطرات و خطرات نوشته مرحوم مخبر السلطنه مراجعه شود. همانطور که بعرض رسید، او در تابستان ۱۳۳۴ خورشیدی در خانه مسکونی بسیار قدیمی و پر خاطره اش— که سابقاً محل زندگی حاج میرزا آقاسی بوده— در درس قلهک درگذشت و در همانجا هم در گورستان خانوادگی شان بخاک سپرده شد که هم اکنون شب

و روزبانك الله اكبر از مسجد هدايت چسبيده به آن گورستان، بلند است، كتابخانه و دفتر مختصري هم در همانجا بچشم ميخورد.

اين از شناسنامه و برگ شناسائي او...

و اما براي شما بگويم كه او چه كرد و به چه انديشيد؟ يعني آن چيزي كه صريح و به نام از مخلص خواسته ايد كه بنويسم... به گمان من، مرحوم حاج مخبر السلطنه هدايت را بايد از روي كتاب «خاطرات و خطرات» خود او شناخت و احياناً مورد داوري قرار داد. شايد حاج مخبر السلطنه تنها دولتمرد - يا رجل - ايراني باشد كه با گشاده دستي و گشاده روئي و بدون ملاحظه و ترس از تكفيرهاي همه جانبه، خود و كارها و انديشه هايش را در معرض ديد معاصران و آيندگان قرار داده است. بسياري - و يا حداقل تعدادي - از مردان و باصطلاح مردان اين سرزمين با نوشتن خاطرات و يادداشت ها و سفرنامه و اين گونه دفتر دستك ها كه از خود برجاي گذاشته اند، دانسته يا ندانسته، مغرضانه يا بي مغرضانه، به تصريح يا به تلويح، زيركانه يا ابلهانه، و بهر حال با شكستن مهر سكوت چه بمنظور «غرض نقشي است كز ما بازماند» كه هستي را نمي بينم بقائي» و چه با تدبير خود نمائي و يا پاسخگوئي به پيش به داوريها، كمك به روشن شدن بسياري از رو يادهاي زمان خود ولو به زور استنتاج خواننده، كرده اند كه تاريخ علي قدر مرا تبهم، هر كسي را بقدر خدمت او ارج نهاده و خواهد نهاد، اما بايد گفت كه نوشته هاي مخبر السلطنه از هر جهت چيز ديگري است. تا از خاطر من نرفته، اين را براي شما بنويسم كه نوشته هاي مخبر السلطنه فقط و منحصرأ كتاب معروف و بسيار مهم «خاطرات و خطرات» نيست، بلكه تا آنجا كه من ميدانم - كه بخشي از آنرا در مقدمه كتاب «افكار ام» او مي خوانيم - آثار قلمي او عبارتند از: كتاب فوايد الترجمان در تعليم زبان فرانسه؛ دستور سخن در صرف و نحو فارسي؛ تحفة الاريب در عروض و بديع و ديگر صنايع سخن؛ تحفه مخبري دفتر اشعار؛ تحفة الافلاك در علم هيئت؛ تحفة الافاق در تاريخ و جغرافياي ارو پا؛ تاريخ ايران بنام گزارش ايران در چهار جلد چاپ سنگي؛ افكار ام چاپ ۱۳۱۷ و ۱۳۲۲ (كه اينجانب با جلب نظر بستگان آن مرحوم با پاره اي حواشي و توضيحات، در صدد تجديد چاپ آن هستم)؛ سفرنامه دور كره بعزم زيارت بيت الله؛ بستان ادب گزيده اشعار خوب؛ چننه مخبري؛ جبر و مقابله و هندسه و مثلثات؛ تعليم الاطفال در آموزش شيوه هاي خاص تدريس الفبا و يك سلسله حكايات شعر و نشر براي كودكان؛ مجمع الادوار در علم موسيقي قديم و جديد (نوشتن نوت و آهنگ ها و پاره اي اسباب ها و دستگاهاي موسيقي).

افزون بر اين آثار، بي گمان مخبر السلطنه دفترها و مقالات و رسالات ديگري هم

نوشته که بعلت مزمن ملاحظات گوناگون مکانی و زمانی و یژه این سرزمین ها، مایل و نائل به چاپ و نشر آنها شده است. نگارنده که چندی قبل به رساله ناقص و پاره پاره شده ای بخط و قلم مخبرالسلطنه برخوردیم- و تصادفاً عکسی از یک صفحه آن برداشته ام- برای عقیده هشتم که او یادداشت ها و دست نوشته های دیگری هم از خود برجای گذاشته، که به دست دو گروه از دسترس ما خارج شده است: یک گروه که قدر آن آثار را ندانسته و آن را مانند همین یادداشت پاره پاره به ورطه امحاء انداخته اند، و گروه دیگر که قدر آنها را بخوبی شناخته و فعلاً نزد خود بایگانی کرده اند تا چه روزی به نام خود و یا به نام مخبرالسلطنه به بازار کتاب بیاورند. آنچه در اینجا گراوریک صفحه از آن را ملاحظه می کنید. قسمتی از یک دفتر کهنه بخط مخبرالسلطنه است که به قول معروف: اول و آخرین کهنه کتاب افتاده است.

این جزوه به سبک و سیاق کتاب «قهوه خانه سورات»^۱ نوشته «برناردن دو سن پیر» نویسنده فرانسوی نوشته شده و حتی بعضی از مطالب همان کتاب هم (از قبیل گفتگوهای حکیم چینی و غلام افریقائی و خورشید و غیره) عیناً نقل شده بود.

مخبرالسلطنه، در این جزوه خود که به تقلید از نویسنده فرانسوی، ماجرای گفتگوهای چند مسافر را در یک قهوه خانه در یکی از شهرهای خاور و در شرح می دهد، عقاید و آراء بیشتری را، که در زمان مخبرالسلطنه و در سرزمین او پیدا شده اند به بحث گذاشته و مجادله های عقیدتی گوناگون را مطرح می سازد که ریشه پیدایش آن عقاید و شعبه های مذهبی مربوط به حدود دو یست ساله اخیر ایران و هند و عراق عرب است.

شاید از بررسی نام و موضوع همین آثاری که به قلم او به رشته تحریر درآمده، بتوان به میزان اطلاعات و معلومات و علائق او به رشته های گوناگون دانش و هنر و معارف انسانی و مهمتر از همه به شجاعت و صداقت او در عرضه کردن افکار و اندیشه هایش به مردم، پی برد. (که به گمان این نگارنده فقیر، همین آخرین خاصیت یعنی شجاعت و صراحت و

۱- کتاب «قهوه خانه سورات» یکی از نوشته ها «برناردن دو سن پیر» نویسنده قرن ۱۸ و ۱۹ فرانسه است که یکبار به وسیله میرزا آقاخان کرمانی مبارزه راه آزادی افکار ایران و بعدها به وسیله محمدعلی فروغی ذکاءالملک و سید احمد کسروی و سید محمدعلی جمالزاده به فارسی ترجمه شده- جرجی زیدان نویسنده عرب آنرا به عربی برگردانده و گمان می کرده که قهوه خانه سورات در بندر (صور) لبنان بوده است! جمالزاده ترجمه خود را (جنگ هفتاد و دو ملت) نام نهاده که کاظم زاده ایرانشهر هم به همان نام در چهل و اندی سال قبل تجدید چاپ کرده است این حقیر نزدیک به چهل سال قبل متن فرانسه آنرا در یک مجلد چاپ پاریس که همراه دو کتاب دیگر همین نویسنده فرانسوی بنامهای «پی او بریژنی- کلبه های سرخ پوستان و بومیان» چاپ شده بود خواندم که هنوز هم برای بررسی نوعی از برخورد عقاید و آراء و یا به قول جمالزاده، جنگ هفتاد و دو ملت، مفید فایده تواند بود.

بی روی و ریائی در شناساندن خود بدیگران مهمترین صفت یک رجل و دولتمرد است که مع الاسف بندرت به نظایر آن در این سرزمین بر می خوریم و یا اصلاً...

مخبر السلطنه با اینکه در یکی از خانواده های اشرافی و وابسته به دستگاه سلطنت قاجاریه به دنیا آمده و با سنت ها و روابط قانون گونه طبقاتی بزرگ شده و پرورش یافته است، لقب داشتن و خصوصاً ملقب به مخبر السلطنه بودن را نوعی اجحاف و تحمیل نسبت بخود تلقی کرده و صریحاً - بطوریکه به نقل از کتاب خود او در بالا گفته شد - می گوید که: پس از فوت پدرم لقب مخبر السلطنه بمن تحمیل شد!! البته این اعتراض گونه، بیشتر برای معنی و مفهوم کلمه مخبر السلطنه «خبرچی شاه» است.

مخبر السلطنه برخلاف بیشتر لقب داران (و بلکه همه آنان) خود را در همه جا با اسم کوچک خود «مهدیقلی» نام می برد، و حتی به مردی که مأمور ترور او بوده است، میگوید: «اگر قصد ترور مهدیقلی را داری، من هستم، و اگر برای کشتن والی آذربایجان آمده ای، من استعفا داده ام!!» و این وارستگی و ناوابستگی به امتیازات پوچ طبقاتی را بی پروا در بسیاری از گفته ها و نوشته های خود نشان می دهد، یعنی بهنگام اشتغال در مشاغل و مقامات و مناصبی هم که بر عهده داشته است، معیارش در رابطه با آدمها و کارها بیشتر ارج نهادن به ارزش های و یژه اخلاقی و معنوی و رفتاری بوده و نه شرایط و مواضع طبقاتی و شغلی و اجتماعی افراد و مأموریت ها.

او دوران نوجوانی را در اروپا به تحصیل دانش و هنر و صنایع گذرانیده از هنر و ادبیات گرفته تا رشته های علمی حقوق و اطلاعات نظامی و تحقیقات فیزیک و شیمی و علوم طبیعی - حتی بخشی مربوط به طب و پزشکی - و فراگیری کارهای عملی صنعتی من جمله صنعت چاپ و گراورسازی (که در آن روزگاران در اروپا متداول و در ایران بکلی ناشناخته بوده) همه را مدتی مطالعه کرده به اصطلاح بینی خود را در آن فرو برده است (که شبیه و نظیر او را از این نقطه نظر و در میان رجال سالهای اخیر می توانستیم در وجود مرحوم عبدالله انتظام ببینیم، که او نیز علاوه بر تحصیلات علمی گوناگون، صنعتگر قابلی هم بود که به کارنجاری و عکاسی و تراشکاری و آهنگری می پرداخت، رحمه الله علیه).

مخبر السلطنه مانند برادر بزرگترش صنیع الدوله فهمیده بود که ایران باید به توسعه صنعت بکوشد تا از قافله خانواده ملل جهان عقب نماند و بهمین جهت علاوه بر همکاری با برادرش در بنیانگذاری صنایع نوین در ایران شخصاً نیز به کارگران صنعتی و صنعتگران کمک می کرده و حتی خود او کارگاه چاپ و گراورسازی داشته که برای علاقمندان کار می کرده و کلیشه می ساخته و مزد دریافت می داشته است!

مخبرالسلطنه جوان به علت مدتی اقامت در اروپا در حین تحصیل و پانسیون بودن در یک خانواده نجیب آلمانی، قهراً با زندگی اروپائی و سرگرمی هایش، من جمله با هنر موسیقی آشنا شد. او همانگونه که هر دارنده گوش سالم و صاحب دل بی عقده آرزو می کند که ترنمات و آهنگ های شنیده و همنائی های درون خود را به گونه ای ثبت و ضبط کند، میل داشته که سر رشته این آهنگ نویسی را بدست آورد. یعنی کاری را که فرنگی ها به آن نوت نویسی و کمپوزیسیون می گویند، فرا گیرد. چون هم گوش داشته و هم هوش، توانسته رمز نوت نویسی را که از ریاضیات الهام می گیرد، و او بدان آشنا بوده است دریابد. در این زمینه کار مطالعه و فهمیدن و فهمانیدن را بدانجا می رساند که کتاب «مجمع الادوار» در علم موسیقی قدیم و جدید را برشته تحریر درآورده و در راه آموزش نوت نویسی کتابچه مختصر و مفید (دستور ابجدی در کتابت موسیقی) را به قول خودش «برای آسان ساختن هنر شنیدن و نواختن» تقدیم دارد. شاید برای خوانندگان این مقاله که دسترسی به آن کتاب نداشته اند مفید باشد بدانند که مخبرالسلطنه این دستور کتاب موسیقی یا نوت نویسی را که «دستور ابجدی» نامیده، تتبع مهدیقلی هدایت (یعنی ابتکار خود) می داند و به کنایه این بیت مولانا را در صفحه نخستین کتاب نوشته است که:

«برجستن و با کوفتن و چرخ زدن»

«بازی باشد، سماع چیز دگر است»

اما به نظر نگارنده مهمترین یادگارهای او در زمینه تاریخ نویسی کتاب «خطرات و خطرات» او و همین کتابی است که تحت عنوان «گزارش ایران» از خود برجای گذاشته است، و در زمینه مسائل اجتماعی باید از کتاب «افکار امم» او نام برد که در جای خود حاصل سعی و کوشش ارزنده ای است در زمینه گونه ای بازشناسی آموزش معارف و اخلاق اسلامی.

چون کتاب «خطرات و خطرات» حاج مخبرالسلطنه چندین بار بچاپ رسیده و کمتر کتابخانه شخصی است که جلدی از آن را نداشته باشد، لذا برای کسب اطلاع از آن و محتویاتش، نیازی به توضیح در این مقاله نبوده و برای خوانندگان فرصت و توفیق می طلبد که نه تنها بمنظور شناسائی مخبرالسلطنه، بلکه برای کسب اطلاع از تاریخ و وقایع مهم ایران از اواخر سلطنت ناصرالدین شاه قاجار تا اواسط سلطنت پهلوی دوم، کتاب مزبور را همراه با کتاب «حیات یحیی» نوشته مرحوم حاج میرزا یحیی دولت آبادی مورد مطالعه قرار دهند.

ولیکن درباره «افکار امم» مخبرالسلطنه، از این نظر که نویسنده کتاب عمری را در سیاست و حکومتگری و وزارت و صدارت گذرانیده است و بالاخره همچون یک معلم

اخلاق و مسائل مذهبی - بدون دعوی روحانی بودن - قلم بدست گرفته و بمیدان آمده است، جای تأمل بیشتری وجود دارد.

مذهبی بودن مخبر السلطنه از همان ایام جوانی در حد وسواس بوده که عجیب جالب توجه است. مثلاً او در یادداشت خود مربوط به سفر مظفرالدین شاه به اروپا در شرح جریان ورود شاه به لندن مینویسد:

شاه را در در قصر مربر هوس (کاخ مرمر) منزل دادند، عمارتی است متعلق به یکی از سرکردگان سابق که دولت ضبط کرده است... عمارتی است عالی لکن معلوم نیست نماز رفقا در آن عمارت چه صورت دارد؟! مظفرالدین شاه و اصحابش نماز می خوانند، غصب بودن آن عمارت را همه میدانند!!

از نقطه نظر مقایسه های تاریخی جالب است که خانه و کاخی در لندن که گویا سابقاً متعلق به یک کارمند عالیرتبه مملکت انگلیس بوده و حال دولت انگلیس بهر حسابی - که قطعاً از نظر مقررات مملکتی و قانونی، بی حساب نمیتوانسته باشد - آنرا تصرف کرده و در آنجا از یک مهمان خارجی چند روزی پذیرائی بعمل می آورد... و مخبر السلطنه با وسواس خاص خود نماز دوستان و هموطنان و همکیشان خود را در آنجا مشکوک می داند... خود او در شرح قسمت دیگری از خاطرات همین مسافرت با حیرت این مصراع را نوشته:

«مقام صالح و فاجر هنوز پیدا نیست!»

با توجه به آنکه خود مخبر السلطنه نیز هرگز داعیه درویشی نداشته است، می توان این شعر سعدی را به علت مراقبت های مخبر السلطنه نسبت به امور مذهبی، چه در نقش فردی عامل و چه در نقش حاکم، صادق دانست (البته با مفهوم محدود مذهبی و نه با برداشت سیر و سلوک):

حاجت به کلاه بر کی داشتنت نیست

درویش صفت باش و کلاه تتری دار...

مخبر السلطنه در خدمت حکومت و انقلاب مشروطیت:

بی شک حاج مخبر السلطنه کوشیده چنین در تاریخ ثبت شود که او آزادیخواه و دموکرات و معتقد به ضرورت نقش وجودی مردم (مردم صالح!) و طبعاً موافق نهضت مشروطه طلبی بوده است.

می دانیم که همزمان با صدارت مرحوم میرزا تقی خان امیر کبیر و خصوصاً پس از